

مجله دانش و فرهنگ

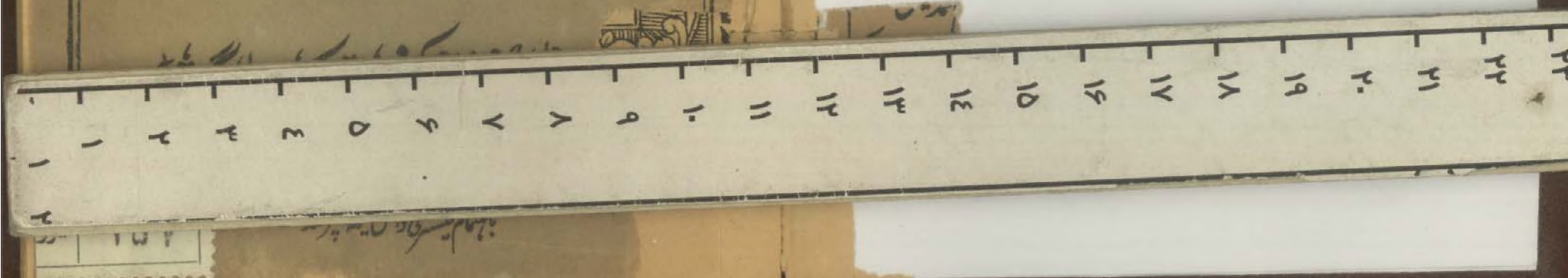


۱
بِعَوْنِ صَنَائِعِ مَكِّيْنٍ وَ مَكَافِضِ صَلَاتِ رُؤَسَا
قِيَمِيْنَ

۱۲۷۵۰۱
تبت

جنگ نالغرمه خان عا

۱۲۷۵۰۱

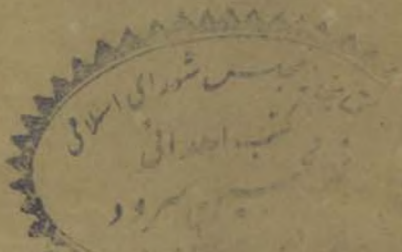


۱
 بیرون صنایع مکین و مکان فضیلت حیات روزگار

۱۲۷۵۰۱
 ثبت

جنگ نالغیرمستان عکا

۱۲۷۵۰۱



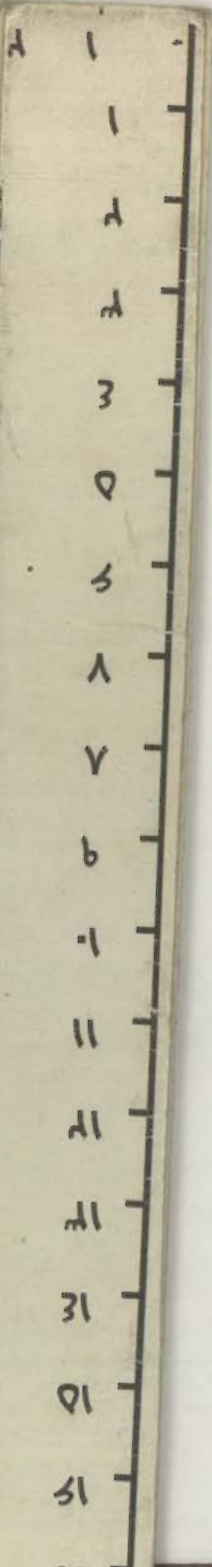
در مطبعه نایب منشور نوک شوق و قلم طبع گردید

۱۹۲۵ء

باہتمام کیسری داس سید محمد پرنٹنگ

چاپی	اهدائی
۱۵۷	سرو

نشان - اس کے
 طاہرین -



اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لئے موجود ہے اور فہرست مطول اس کی ہر ایک شائق کو چھاپے خانے سے مل سکتی ہے جس کے معائنہ و ملاحظہ سے اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی زبان ہے اس کتاب کے ٹیبل پیج کے تین صفحہ سادہ میں کتب منشیات و منتخبات درسی بتدیان اردو و کتب منشیات فارسی و کتب قواعد فارسی و چند کتب درسی بتدیان دیج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب منشیات و منتخبات درسی بیان

انشائے خرد و افروز۔ رقعات و عراقی
پروانہ نویسی غیرہ کا طریق آموز مصنفہ منشی
قمر الدین۔

انشائے ماہ و ہوام۔ اردو کا پورا ترجمہ
انشائے دلربا۔ مصنفہ منشی ریوتی پرشاد۔
انشائے سرور۔ بہت عمدہ انشاء ہے
جس کی بول چال کا لطف موافق محاورہ

اردو ہے از مرزا حبیب علی بیگ تھرو صاحب
فسانہ عجائب مرتبہ سید میر احمد علی۔

رقعات اردو۔ ہر قسم کے مراتب کے
رقعہ مولفہ منشی عطا علی خاں۔

حلوائے بے دو۔ دستور العمل نیک
چلنی کے مع حکایات از حکیم محمد حسد۔

انشائے اسرار و فراموشی کے
مطالب اس کے نام سے
مفید الانشاء جدید۔

بعضنا یکدیگر و مگان فضل خلائے و زما
ان یحییٰ یکدیگر و ان یحییٰ و ان یحییٰ



مطبع نامیندہ نوک شوق کا مطبعہ عالم گریڈ
دریں مطبعہ منشی عطاء علی خاں



بسم الله الرحمن الرحيم

زیرب و بیاض سخن نیایش بی نیاز نیست که در بارگاه کبریا پیش زبان چون چرا
لال است و در جناب عظمت والا پیش مقوله کم و کفایت از امر مختار است
افعالش همه مقرون بحکمت است اما کسی بر سر آن آگاه نیست و امرش در کل
مشون بصنعت لیکن تنقیص را بر کماهی آن راه نی + دو گل از یک شاخ
سر بر آرد و یکی را بر دستار دولت رساند و دیگری را به خار حوا و ش
ریش گرداند و دو گوهر از یک بحر بیرون آرد و یکی را رونق تاج سلطنت
سازد و دیگری را بکحل بجوهر عظم اندازد و دو لعل از یک گن سر بیرون کشد

۱۰ زیرب آرایش ۱۲ مردان ۱۰ دیباچه اول کتابها نویسنده باعتبار سخنان کلین چیم تازی
هم آمده است ۱۲ اب ۱۰ یعنی آفرین و تحسین دو عالم باشد که اندوخته طرح و داری کشند ۱۲
۱۰ نیایش بی نیاز زبانی بخش دیباچه سخن است ۱۰ بختین بزرگی قدر و نحو است ۱۲
۱۰ کم بفتح چند و بسیار ۱۲ اے افعال نیک کرده نام ۱۰ اے برادرش رسانند ۱۲
۱۰ اے بزمان شاه پیش بار و بکله اور رونق تاج سلطنت سازد ۱۰ نیست و نابود نماید ۱۲

یکی را زیرب اکلیل تاجداری نماید و دیگری را در زیر ساق فتافر سایده
و و شمع از یک نور منور کند یکی را فروغ بخش شبستان اقبال فرماید
و دیگری را بصبر نیستی خاموش نماید و اگر رقم اقبال است نگاشته
گلک صنع اوست و اگر خط ادهار است رقمزده قلم حکم او + آب مرش
از یک چشمه سر بر کشیده + جانی بصورت انهار به نهال افسردگان نصارت
بخشیده + وطنی بصفت سیل برهم زن بنیه اهل جمعیت گردیده + شعله
حکمش از یک کانون سر بر زده + یکی را بنور عنایت شمع دولت افزوست
و دیگری را بنار غضب خرمین هستی سوخته + آنرا که منشور بخت انجام آفرایش
فخوم است نماید آسمانی همه حال کافل مال دست و آنرا که زانچ طالع بخونابه
نصبتش نوشته حوادث فلکی برهم زن اوراق احوال و شمع منیر بخش رایان
قبال زینند باد مکاره در بر دوق فانوس حر استش مصنون و مستور
سراج احوال منرویان زاویداد باراد مصلب قرش بصبر صلیات آسمانی

۱۰ بالکسرتاج ۱۲ بهار غم ۱۰ حرم سرا ۱۰ بادشاهان و غلوخانه و خواب گاه ملوک ۱۲
۱۰ بفتح تازه و روز تازه آبدار شدن ۱۲ آب بسیار که روان باشد ۱۲
۱۰ بالکس و انصاف ناکوه شد ۱۲ اے چنانچه دولت یکی را سبب فلاح و اقتدار دیگر
عش تحریب و آوار میگردد ۱۲ خاتم بفتح و کبریا انگشتری و جز آن که بدان مکنند ۱۲
۱۰ اے کسی با ضرر نتواند رسانند ۱۲ معوقی تحقیق بر محبت ۱۰ بفتح و تشدید باجای و زیدن ۱۲

بی نور + انسان ضعیف البیان را در پیش ریاح عواصف جبار نشین

سنگین پای کوه مزاجان را از حامی رباید چه مجال قامت + و سبزه و جویات سرنگون ساخته + یکی را کوب مقصود بمساعد اعتلا طمع کرده

شست خاک ضعیفی را در تاب آفتاب شیش که نهال عالمی بیکدم و دیگری را خورشید اهل رو به زوال آورده + یکی را خیل چشم در حفظ

پژمرده می نماید چه نیروی استقامت + ارباب خرد غیر از آن که ناشانی حراست ایزدی محروس + و دیگری را بقتل عوان و انصار از فتح و ظفر

کارنامه قدرتش باشند + دیگر چه میتوانستند گفت غواصان بجار عقل مایوس یکی را اولاد کرام بسایه عنایت محمدی در امان و دیگری را در قرة العین

جز آن که در بحر تحیر غوطه زده لولوی تسلیم و رضا بدست آرند + دیگر چه چشم نه خیم فلک در زیان + یکی را کوس فتح و نصرت در چار سو عالم

میتوانست سفت + از آنجا که در تحویر لوا مع کماله اش زبان حیرت از بلند آوازه و دیگری را فوج سوگاری در شهبان دبدم تازه + یکی را

زبان قلم می خیزد + و بگوییان مسوده می آویزد + لهذا آب سکونت صبح امید از مطلع افضال دمیده و دیگری را روز مراد بشام هلاک رسیده +

برناکره ابن گفتگور بختن باعث آبروی سخن دانسته سمنه قلم را در فضای املی راهمای سعادت برفرق اقبال سایه گستر فیض گردیده + و دیگری را

اظهار احوال آن دو تیر سپهر سلطنت که یکی به نیروی توفیقات بلند طائر روح به صغیر اجل بر اوج فنا پریده + یکی را شیت مقاصد دارین بجام

فروغ بخش ایوان شهر یاری گردیده + و دیگری را بهمدی طالع رشتی و دیگری را بهلا اهل حرمان بکام + یکی بر تخت خلافت عظمی نشست و دیگری

بر تخت تابوت رخت هستی بر بسته + یکی را افسیر شهر یاری تبارک نیل قزاق + و دیگری را زخم سنان جان گزایکی را از سهام حوادث سپهر صیانت و پیش

و دیگری را زخم سنان سینه و جگر ریش یکی را جوشن اقبال در بر + و دیگری را زخم سنان سینه و جگر ریش یکی را جوشن اقبال در بر +

اعتلا بلند شدن و بزرگوار شدن و غالب شدن ۱۲ م ۱۳ م ۱۴ م ۱۵ م ۱۶ م ۱۷ م ۱۸ م ۱۹ م ۲۰ م ۲۱ م ۲۲ م ۲۳ م ۲۴ م ۲۵ م ۲۶ م ۲۷ م ۲۸ م ۲۹ م ۳۰ م ۳۱ م ۳۲ م ۳۳ م ۳۴ م ۳۵ م ۳۶ م ۳۷ م ۳۸ م ۳۹ م ۴۰ م ۴۱ م ۴۲ م ۴۳ م ۴۴ م ۴۵ م ۴۶ م ۴۷ م ۴۸ م ۴۹ م ۵۰ م ۵۱ م ۵۲ م ۵۳ م ۵۴ م ۵۵ م ۵۶ م ۵۷ م ۵۸ م ۵۹ م ۶۰ م ۶۱ م ۶۲ م ۶۳ م ۶۴ م ۶۵ م ۶۶ م ۶۷ م ۶۸ م ۶۹ م ۷۰ م ۷۱ م ۷۲ م ۷۳ م ۷۴ م ۷۵ م ۷۶ م ۷۷ م ۷۸ م ۷۹ م ۸۰ م ۸۱ م ۸۲ م ۸۳ م ۸۴ م ۸۵ م ۸۶ م ۸۷ م ۸۸ م ۸۹ م ۹۰ م ۹۱ م ۹۲ م ۹۳ م ۹۴ م ۹۵ م ۹۶ م ۹۷ م ۹۸ م ۹۹ م ۱۰۰ م

سنگین پای کوه مزاجان را از حامی رباید چه مجال قامت + و سبزه و جویات سرنگون ساخته + یکی را کوب مقصود بمساعد اعتلا طمع کرده

شست خاک ضعیفی را در تاب آفتاب شیش که نهال عالمی بیکدم و دیگری را خورشید اهل رو به زوال آورده + یکی را خیل چشم در حفظ

پژمرده می نماید چه نیروی استقامت + ارباب خرد غیر از آن که ناشانی حراست ایزدی محروس + و دیگری را بقتل عوان و انصار از فتح و ظفر

کارنامه قدرتش باشند + دیگر چه میتوانستند گفت غواصان بجار عقل مایوس یکی را اولاد کرام بسایه عنایت محمدی در امان و دیگری را در قرة العین

جز آن که در بحر تحیر غوطه زده لولوی تسلیم و رضا بدست آرند + دیگر چه چشم نه خیم فلک در زیان + یکی را کوس فتح و نصرت در چار سو عالم

میتوانست سفت + از آنجا که در تحویر لوا مع کماله اش زبان حیرت از بلند آوازه و دیگری را فوج سوگاری در شهبان دبدم تازه + یکی را

زبان قلم می خیزد + و بگوییان مسوده می آویزد + لهذا آب سکونت صبح امید از مطلع افضال دمیده و دیگری را روز مراد بشام هلاک رسیده +

برناکره ابن گفتگور بختن باعث آبروی سخن دانسته سمنه قلم را در فضای املی راهمای سعادت برفرق اقبال سایه گستر فیض گردیده + و دیگری را

اظهار احوال آن دو تیر سپهر سلطنت که یکی به نیروی توفیقات بلند طائر روح به صغیر اجل بر اوج فنا پریده + یکی را شیت مقاصد دارین بجام

فروغ بخش ایوان شهر یاری گردیده + و دیگری را بهمدی طالع رشتی و دیگری را بهلا اهل حرمان بکام + یکی بر تخت خلافت عظمی نشست و دیگری

بر تخت تابوت رخت هستی بر بسته + یکی را افسیر شهر یاری تبارک نیل قزاق + و دیگری را زخم سنان جان گزایکی را از سهام حوادث سپهر صیانت و پیش

و دیگری را زخم سنان سینه و جگر ریش یکی را جوشن اقبال در بر + و دیگری را زخم سنان سینه و جگر ریش یکی را جوشن اقبال در بر +

اعتلا بلند شدن و بزرگوار شدن و غالب شدن ۱۲ م ۱۳ م ۱۴ م ۱۵ م ۱۶ م ۱۷ م ۱۸ م ۱۹ م ۲۰ م ۲۱ م ۲۲ م ۲۳ م ۲۴ م ۲۵ م ۲۶ م ۲۷ م ۲۸ م ۲۹ م ۳۰ م ۳۱ م ۳۲ م ۳۳ م ۳۴ م ۳۵ م ۳۶ م ۳۷ م ۳۸ م ۳۹ م ۴۰ م ۴۱ م ۴۲ م ۴۳ م ۴۴ م ۴۵ م ۴۶ م ۴۷ م ۴۸ م ۴۹ م ۵۰ م ۵۱ م ۵۲ م ۵۳ م ۵۴ م ۵۵ م ۵۶ م ۵۷ م ۵۸ م ۵۹ م ۶۰ م ۶۱ م ۶۲ م ۶۳ م ۶۴ م ۶۵ م ۶۶ م ۶۷ م ۶۸ م ۶۹ م ۷۰ م ۷۱ م ۷۲ م ۷۳ م ۷۴ م ۷۵ م ۷۶ م ۷۷ م ۷۸ م ۷۹ م ۸۰ م ۸۱ م ۸۲ م ۸۳ م ۸۴ م ۸۵ م ۸۶ م ۸۷ م ۸۸ م ۸۹ م ۹۰ م ۹۱ م ۹۲ م ۹۳ م ۹۴ م ۹۵ م ۹۶ م ۹۷ م ۹۸ م ۹۹ م ۱۰۰ م

دیگری

و دیگری را تیغ آبدار بر سر یکی را در عین تردد و نگرانی فتح سما و
دست داده و دیگری را سنگ پاس بر شیشه جمعیت افتاده و یکی را
نسیم فتح بر سر چم دولت و زبده و دیگری را صحرانکبک فتح غبار هم گردیده و
یکی را بسان خضر لال دولت ارزانی و دیگری را اسکندر دانه سرگردان
ظلمت آباد حیرانی و یکی را بر اوج جاه و غنا نمکن و دیگری را در چاه نکبت
و غنا مسکن و یکی را برف چشم زخم سپند در محراب فروخته و دیگری را سپند آسا
بر آتش حسرت سوخته یکی را ابواب نصرت بر چهره حال مفتوح و دیگری را
جگر به خنجر دلدوز مجروح و یکی را در تیر باران بلیات بارانی صیانت
بر دوش رسیده و دیگری را سیننه و جگر بدست سهام مصائب گردیده و
یکی را تیر بدیر موافق تقدیر بر نشانه و دیگری را تیغ اندیشه بسنگ
ناکامی صد و ندانه و یکی را نخل بند قضا چون گل زیبای فزای گلشن
هندوستان ساخت و دیگری را مانند سبزه خشک در بوستان حیات

۱۵ یعنی بهادار شاه را که بکشت فتح دست داد ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷

بند هاست جانفشان نزدیک رسیده بود که ملک و مال آن بیدمان پانال
 و لکد کوب حوافر خیول سپاه گردیده عبرت بخش نخوت نمایان دیگر گردد
 آن فریق ضلالت طریق نجات و استخلاص خود را از جنگ عقاب عقاب
 سلطانی بدون بکر و تر ویر متعذر دانسته تبحر یک و تحریق بادشا هنزاده والا
 که محمد اکبر که باستصال آنها مامور بود پیرداختند و خاطر نشان و دلنشین
 آن الانشاد ساختند که چون فرقه را چپوتیه زیاده از مورو ملخ کمر بستگی
 در اطاعت شهابسته و امروز افواج منصوره بر کاب بادشا هنزاده
 محمد معظم شاه بهادر بدره هاست دشوار گذار در آمده و در جناب بادشاه
 گیتی پناه بدار اخیر جمیز زیاده بر پنج شش هزار سوار نخواهد بود اگر
 درین وقت خروج نموده تحصیل سلطنت تردد بکار رود صورت مدعا
 بوجه احسن و طرز نخواه جلوه می نماید از آنجا که باده هوش ربای جوانی
 آن بادشا هنزاده نا تجربه کار معامله نا آشنا راست طالع ساخته از جاده

جمع حاضر یعنی سم ستور ۱۲ م ۵۰ جمع خیل یعنی سواران و اسبان ۱۲ م ۳۰
 عقاب بالکسر شکفته کردن و بالضم مرغ شکاری ۱۲ م ۵۰ در غلامیدن و گرم کردن این بدن
 که را بر چیز ۱۲ م ۵۰ و مشغول شدند یعنی را چپوتان ۱۲ م ۵۰ خروج بالضم
 بر آمدن و بیرون رفتن ۱۲ م ۵۰ احسن لغتین خوب و نیکو ۱۲ م ۵۰ انتخاب اللغات
 ۵۰ مست گذار و پر شده از شراب ۱۲

خرد برده بود و سیل قاپیل غرض آ میزان فسد فتنه انگیز
 قدم ثبات آن صاحبزاده مصطفی نینیش را از جاد و آ ورده از متج
 قویم عقیدت انحراف نموده بسکک ملک منازعت قدم گذاشت
 و خدشه و فریب آن ثعلب نشان و ران شیر بیشه خلافت اثر کرده
 بر سر شورش آورد چنانچه با وجود درستی مزاج و باج حضرت شاهنشاهی
 آواز ناخوشی به افترا برانگیخته بقصد بغی با فواج کثیره از راجپوت و غیره
 بفاصله سه کرده از اجمیر که مقام خیام عساکر گیتی گشا بود عالم مخالفت برافراشت
 از آنجا که موبدان اقبال عریده گردن در تحریک ساس و دولت خود
 کوشیدن ست و بقول رباب غرض بکنگایش عقل صواب ندیش
 عمل نمودن جرعه از مصطفی حوادث نوشیدن فرقه راجپوت و عین وقت
 و تردد نرود غایب اخته و ربوب فرار گذاشته مهره احوال باشا هنزاده
 بشسد رحیرت انداختند و نشسته باده ناگوار نا عاقبت اندیشی در و مانع

۱۰۰ بالفق راه راست ۱۲ م ۵۰ با کسر در جیب و الاغیدن و نزاع نمودن ۱۲ م
 ۵۰ بالفق و بالضم فریب و بختن نیز آمده ۱۲ م ۵۰ بالفق و تشدید یا در خشنده ۱۲ م ۵۰
 ۵۰ درع گفتن بر کس ۱۲ م ۵۰ از حق برشتن و گردن کشی کردن ۱۲ م ۵۰
 عساکر جمع عساکر یعنی لشکر ۱۲ م ۵۰ منتخب ۵۰ مصطفی و مصطفی بالفق و بالکسر دکان
 که در میخانه بران نشینند و شراب خورند پسین و صاب و هر دو آمده ۱۲

پادشاهزاده منجهر بخارند است گردیده چاره کار جز آن ندید که خود را در طریق
 او با رفیق آن فریق ضلالت طریق نماید چون حکمت بالغه بر آن رفته بود
 که بوسیله آن راه نور و بادی نیکبخت محفل عظیم در میان دنیا داران و کن
 راه یابد و لواک فرقدان فرسای عالمگیری مدتی در آن ملک سایه اقبال
 انداخته به ششعه بوارق سیوف کشور کشاطلام ظلم ظلمه آن دیار مندرغ
 سازد و پادشاهزاده بعد کشتیگهای بسیار گذرانیدن دره های دشوار گذار
 بر فاقه راجه تیه مناص و مقر خود بجز ملک سنتای مقهور جاع دیگر
 ندیده خود را بملک سنتای جنمی رسانید حضرت جهانبانی اطفائے نازده
 این فساد ملک بر همزن منجر بر شحات سیوف آبدار خود انکاشته
 بمقتضای کشف ضمیر الهام تصویر هزاران تعبیه فتح و ظفر درین ضمن پنداشته
 رایات بملک دکن بر افراشتند بعد از آنکه آتش قهر سلطانی بخانمان
 سنتای مقهور در گرفت محمد اکبر از تاب شعله غضب پادشاهی سیما و اب
 با اضطراب در آمده بصد هزار تردد و قطره زنی بعزم آنکه بسفینه جان عزیز
 سلسله وارشان ملک دکن ۱۲ غلام بالغه تاریکی اول شب ۱۲ ام ۱۳ غلام بالغه
 بالغه ستر کرد ۱۲ ام ۱۳ غلام بالغه ستر کرد ۱۲ ام ۱۳ غلام بالغه ستر کرد
 ۱۴ مغرب ۱۲ ام ۱۳ غلام بالغه ستر کرد ۱۲ ام ۱۳ غلام بالغه ستر کرد
 داغ خدا که قالی در دل افکند غیر یا شکر اکثر خیر باشد کذا فی المنتخب ۱۲

خود را از ورطه قهر پادشاه بجز در بسلامت برده بساحل نجات رسانند
 بعد خطر پادشاه بسیار از حساب بیرون بشاه ایران پناه برد و اندک فرصتی
 عراوه قهر شاهنشاهی بهرج و باره جمعیت و حیات سنتای مقهور از پنا
 در آورده بخاک نیستی هموار ساخته چون دنیا داران دکن یعنی والی بیجاپور
 و حیدر آباد سنتای مقهور را خار بند حراست ملک خود دانسته از باره غضب
 پادشاهی که خرس سوز هستی مخالفان ست رعبی بخاطر نیاروده در هنگام
 تعیین افواج بران برگشته بخت طریق معاونت مسلوک داشته بودند
 بعد از آن که خیاط قضا جاسه نیستی بر قامت سنتای مقهور خسته به نواخانه جنم
 فرستاد عساکر منصوره تسخیر بیجاپور و حیدر آباد مامور گردید
 مدتی خود بدولت و اقبال به تسخیر هر دو ملک متوجه بودند بعد محاربات
 عظیمه که تفصیل آنرا دفتر با برنمی تابددانی بیجاپور زندها خواسته داخل
 ملازمان سرکار گردید و ابوالحسن حیدر آبادی بنا بر تک حرامی با ملازمان
 خود اسیر حیل سطوت فرمان فرمان فرمای زمین و زمان گردیده بقیه انفاس
 مستعار بنا کامی گزرا نید ادا انجام که سرزمین دکن معدن فتنه و فساد است
 عراوه بفتح اول و ماه مهله مشد و ظلم ۱۲ معاونت بایکدیگر در دکن ۱۳
 انجا بکش نداد ۱۲ سطوت بالغه سخت گرفتن و حمل بر دکن ۱۲ منتخب

وسکنت آن و یار و بلاد از قدیم منبرج یعنی و عناده در دل ایشان فای
 سکنان^{۱۲} و نه در باطن شان صفای جمعی از رؤساء آن ملک با وجود عنایت
 مناصب^{۱۲} از جا و ده بندگی منحرف گشته بارانای مفسد برادر ستمنا متفق
 شده سر بشورش برداشتند برای مدافعه آن فیه با غیبه و تسخیر و تلوع
 نامی آنها که اظهار تفصیل آنرا دفتر^{۱۲} مطلوبست چندین سال به تردد و کمال
 در آن مزدوم بسر رفت و آنچه مثل طراز آن پاستان دکن را کوره آتش
 و مردم هند را خاشاک قرار داده بودند برای العین مشاهده افتاد
 عالمی بیرون از حد و احصاء در آن سرزمین پیمانه کش شربت اجل شدند
 چون عمر مبارک بندگان حضرت به نو سال رسید و بنا بر کبر سن
 داشتند او امر ارض مزمنه ضعف در قوای قدسیه راه یافت عنان بیکران
 عزیمت از سیر اطراف منعطف فرموده خطه احمد نگر را بور و دخیام
 فیروزی فرجام دولت سعادت بخشیدند و ازین راه که بادشاهزاده های
 نامدار باقطاع دور دست کار پردازان اشغال سلطنت بودند خاطر

۱۲ یعنی بالفق ستم کردن و از حق برگشتن ۱۲ مناصب جمع منصب بالفق مرتبه
 و مقام ۱۲ م کشته و قدیم ۱۲ م کوره بالفق اول و فتح ثالث یعنی آنرا که آهنگری
 ۱۲ اب احصاء شمار کردن ۱۲ م اقطاع بالفق اطراف زمین ۱۲ منتخب

المام مآثر بر مشورتی که تفصیل آن جز عالم الغیب گاه نیست و در اسرار
 سلاطین مردم کوچه و راه را نی بادشاهزاده محمد اعظم شاه را با انواع
 عنایات طلب حضور فرمودند از آنجا که خاطر بادشاهزاده محمد کام بخش
 بنا بر کثرت تسلط و مواد دولت عالیجاه همیشه متوحش بود
 درین وقت که اکثر اوقات طریان ضعف بذات مقدس بندگان
 حضرت احساس می نمود بعضی اداها که بنی بر مخالفت همدیگر باشند از
 حرکات و سکنات طرفین بعضی اقدس میر سید برای مدافعه فساد همدیگر
 خدمت صوبه داری حیدرآباد بادشاهزاده محمد کام بخش عطا فرموده
 و بند پای بادشاهی بر کاب تعین نموده رخصت ارزانی داشتند
 و بادشاهزاده عالیجاه را بنا بر اصفا تواتر شورش و فساد و کنیان
 شقاوت نشان بطرف او حین رخصت فرمودند از باب خرد و ذکا
 نیکو دانند که انقلاب طور خاصه این روزگار است و تبدیل اوضاع
 از مستلزمات این دهر ناپائدار و نخلبند قضا هیچ نهالی ننشاند که از

۱۲ تسلط بر کسی دست یافتن ۱۲ منتخب ۱۲ لقب محمد اعظم شاه بهادر ۱۲ م ادا
 بالفق رسانیدن و کلام و بیان ۱۲ م منتخب ۱۲ م محمد کام بخش و اعظم شاه ۱۲ م
 ۱۲ م شقاوت بالفق بدینجی ۱۲ م منتخب

نیز ساخته و معمار قدر پیچ بنائی ننهاد که منهدم نساخته و دنیا نمودیست
 بی بود و بودیست بی وجود و آنرا که موجود قیاس میکنم با معدومیت
 و سازست و آنرا که هست خیال می نمائیم باینستی ابتداء بل وجودش
 و همی و خیالیت و نمودش نیز یکی و مثال بقار ایا دگرایی نه و شبای
 روز بازاری نه فلک شعبده بازیست که هر نفسی نفس تازه می نماید
 می رباید و سپهر نیز رنگ سازست که هر نظر برنگی رنگین تر جلوه می نماید
 و نمی نماید عالم همه اسم است بل سراسر طلسم چون سایه ابر بر بقرار است
 و مانند شعله برق بیدار آری اساسی که بر آب نناده باشند بقایش
 معلوم و نقشه که بر باد رقم کرده باشند ثباتش معدوم و آتشی که با آب
 و سازست پایدگی او کجاست و خاکی که بر باد مسلط باشد بپوشش
 که رواب اگر کسی عمر نوح یا بدشتی جانش را از طوفان اجل ایمنی نباشد
 و اگر حیات خضر باشد عاقبت سوظلمات مات فروی آرد و غیاط قضا را جز آنکه
 قباے اجل بر قامت سکونات و وزو کار نیست و نقاش و کشور را
 خیال بالغش و صورته که در غراب دیده شود یا در بیداری تحسین کرده خود ۱۲ م
 نیزنگ بر وزن و معنی نیزنج است که سحر و ساحری طلسم و کرم و حیل با شد ۱۲ م
 نوح بالغم نام پیغمبر است ۱۲ م قدر یقین قضا ۱۲ م

غیر از آنکه طراز فنا بر جامه هستی موجودات بر نگار و شعاری نه
 از پنجاست که زنده دلان معنی شناس دست از حیات مستعار شده
 پیش از فنا خود را فنا ساخته اند از اینجا که بشرح این قضیه متعذرا کلام
 پر داختن وقت اضلاع ساختن شمع را در قندیل انداختن است ناچار بزرگ
 مطلبی که پیش نهاد خاطر است می پردازد که چون حکمت بالغه شاهنشاه
 حقیقی که منشور خلافت سلاطین روزگار مختوم بنجام حکم اوست نظر بر ضعف
 بدن و کبر سن بادشاه گیتی پناه عالمگیر شاه اقتضای آن نمود که بار
 سلطنت عالم ناسوت که تعلق بقواے جسمانیه دارد از دوشش آن
 صاحب هوش برداشته بر سر بر خلد برین که سلطنت ابدی و دولت
 سریدست معنی فرایند تا در قبه انوار تقدس استلذاذ نعم روحانی نمساید آن
 ماه ذیقعد ۱۱۲ هجری دوروز مانده بود که آن بادشاه جمجاه داعی
 اجل را الیک گفته متوجه عالم قدس گردید و لخواه سلطانی ماتم کده
 غم و الم گردید و در دوای معنی قیامت قائم شد و روزی که تیغ در دیده
 طراز پاکسر علم جامه ۱۲ م زنده دلان اے انبیا و اولیا ۱۲ م پر داختن اے
 معروف شدن ۱۲ م تصدیق و در سر سایندن ۱۲ م می پردازد اے
 مشغول میشود ۱۲ م فرمان مناخر جمع ۱۲ م

مردم نمودار گشت پیش از آنکه خبر غنیمت لایم برسد مردم او باش لشکر
دست بتاراج همدگر دراز نمودند نواب تقدس احتجاب زینب لسا بیگم
بیک سرایچ السیر خدمت بادشاهزاده اعظم شاه فرستاده ازین حال
آگاهایی داد که خورشید اوج سلطنت در برج خاکی آرمید و عالم از ظلم
ظلمه تاریک گردید اگرچون ماه سرعت را کار فرموده ظلال فیض و نوال برین
گشت گمان بادیه غریب ندانند بهتر و الا در صورت آگاه شدن غنیمت حفظ
ناموس تیموری و سائر بندگان خدا متعذر خواهد بود بادشاهزاده عالی جاه
بجز و استماع این خبر شباشب طی مسافت نموده بر تو عا طفت بر سکن
احمد نگر انداخت و تا چارده روز ماتم نموده اصحاب و اخوت نوبت و دیگر اشغال
سلطنت پر داخت بعد فراغ از ماتم با اتفاق امر او اعیان دولت بر تخت
جلوس نموده هر یکی را با نعام و اضافه و خطاب فراخ و سر بلند گردانید و
فرمان عالیشان بطلب فازی الدین خان بهادر فرستاد آن دوران پیش
عاقبت بین نظر برین که بدون مقابل و مجادله با همین وارث سلطنت
و اقبال و بهین شریک خلافت و اجلال محمد معظم بهادر شاه استقرار
پرزگ ۱۲

۱۷ نام دختر عالم گیر شاه ۱۲۵ پر کلان عالم گیر شاه ملقب بشاه عالم بهادر ۱۲

ملطنت امکان ندارد و متابعت ایشان بدون تخصیص وضع معامله و در
از صلاح می نماید روزی چند به تجا بل گذرانیده در جواب عرض داشت
نمود که مافدوی خاندان حضرت خلیف مکنیم و حفظ و حراست این ملک
که به تردد و تمام بدست آمده بود تا رسیدن بی از بند با س بادشاهی ضرورتا
یک چند مراد درینجا برائے محافظت ملک داشته متوجه اکبر آباد باید شد
عالیجاه اگرچه از ادائے این کلام مخالفت پیام مافی التفسیر آن رکن رکن
دولت منافی آئین عقیدت دانست اما بنا بر مصلحت فرمان صوبه داری
نخست بنیاد و زنگ آباد بنام آن عمده الملک و انتظام مدام بر پا پیور
به حسین قلی خان مقرر فرموده مستمال ساختند و محمد امین خان که ملازم
رکاب بود بنا بر بعضی ادا پا که بظهور آمده از رکاب جدا شده در انجار حل
اقامت انداخت عالیجاه بعد رسیدن بار برداری روئے توجه بملک
هندوستان آورد آن چنان حصار روئین و شد آهین از لشکر چرا
ترتیب داد که در آن طرق پر آفت سراسر مخالفت صغیر و کبیر از مردم بهیر
بالکسر قلعه ۱۲

۱۸ ۱۷ در جواب فرمان عالی ماه ۱۲۵ بیان کردن رسانیدن ۱۲ منتخب ۱۲۳ پنجم در دل باشد ۱۲
۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱

با احوال و اشغال و اطفال بر جمعیت فاطر و فراغ بال عبور داشتند
 چون خبر آوردند که شاهزاده بیدار بخت از طرف گجرات حسب الامر بجای
 تمام نزدیک رسیده منظر بر قلت جمعیت آن عالیجناب ذوالفقار خان
 و بجه سنگه کچھوا به و خان عالم و کنی و غیره امرای نامہ الیوا حکم شد که بر جنب
 عالی رفته تا در و درایات عالیات بگولیار متوقف شوند چنانچه
 بادشاهزاده و امرای نامہ در حکم و الارا کار بند شده بگولیار مقام فرمودند
 اکنون قلم در بار لاهی اخبار خجسته آثار قدمینت ازوم بادشاهزاده
 محمد عظیم که مقدمه حصول فتح و فیروز می اولین شگوفه بهارستان نصرت
 و بهر وزیت بسلاک عبارت در آورده گوش و گردن شاهد روزگار را
 زیب و زینت میدهد مشتری چینی که فیراط العیش بر اوج اعتقاد و کوب
 سوادش بر مساعدا رتقا باشد شعله بهرامی که بی قصد آن برگزیده
 آفاق از مطلع غیب سر بر آرد در روشنی افزای شبستان اقبال آن
 نور پرورده آتی شود و جنود بهر مطلبی که بی خواهش آن مخصوص جناب

۱۱۰ حال بالغ بار ۱۳۴ م ۱۱۱ بالغ اسباب و زحمات ۱۲ م ۱۱۲ نام پسر کلان سلطان
محمد اعظم شاه ۱۲ م ۱۱۳ والہا جہ پسر اول عالیجہ ۱۲ م ۱۱۴ لائی مزار پد ہاے
بزرگ ۱۲ م ۱۱۵ پسر دوم شاه عالم بہادر ۱۲ م ۱۱۶ طرف بالاے چیز می ۱۲ م

کبریائی از طرفی پدیدار بود باعث امداد و اعانت آن والا گردید و
مصدق این حال تشریف آوردن بادشاهزاده محمد عظیم الشانست
از طرف بنگاله تفصیل این اجمال آنکه چون بندگان حضرت خلد مکان
بوسیله القای ربانی پیش ازین چند ماه حکم مقدس بطلب بادشاهزاده
محمد عظیم فرموده بودند آن عالی درجه از خواست آن منشور سراسر نور
فال سعادت حصول آمال فرا گرفته بفتح استعجال متوجه استلام
عقبه علیه گردید بعد رسیدن بکوره خبر انتقال خلد مکانی بهوش رباعی
اعالی وادانی شد عظیم الشان روزی چند در انجا مقام فرموده بشاهباز
اوج شجاعت بازخان برادر دلیر جان مرحوم در باب طلب سپاه
تاکید نمودند مردم از اطراف و جوانب بامید بندگی رجوع آورده و آن
خود با مال مال گلهائی مراد ساختند زرباسیر و سپهر قسمت یافت
خیر اندیش خان در انا و اشرف ملازمت دریافته خزانه و توپخانه گزرا نند
و محمد مسیح بنبره خود را با جمعیت شرف اندوز کاب عالی ساخت چون

۱۲۰ بقعہ پائید و پایگاه در مہاجرت جمع ۱۲ ۱۲۱ فحہ ۱۲۲ بقعہ سخن و مضمون آن ۱۲
۱۲۳ جناح بالغہ بال مرغ و باد کو کف و بغل ۱۲۴ عقبہ بقعہ چوب پائین کہ بران
یا بگزارند و بقعہ گفہ اعوجوب بالا ۱۲۵ م

سواد اکبر آباد مخیم سرا و قلات اجلال گردید خبر آوردند مختار خان بسبب
بندگی که در جناب عالی جاه دار و از جاده عبودیت انحراف نموده و بستن
پل بر دریا کے جن صورت نیافته از آنجا که قلع لایزال مقابل فتوحات
غیبی بکف اقتدار بهادر شاه مقوض فرموده بود دریا کے جن اکثر جایاب
شد تمام اشکر و بهیر به جمعیت خاطر پایاب عبور نموده مستقر خلافت
در سمون گڑھ نزول جلال فرمود مختار خان اگر چه روزی چند مخالفت
زده رجوع نیاورده بود لیکن آخر کار تاب سطوت غضب سلطانی نیاورده
بوساطت بازخان استغفای جرائم گذشته کرده دریافت ملازمت نموده
بحرمون ج فضل و کرم شاهی بخوش آمده آن غریب بحر ندامت و تشویر
را از ورطه هلاک مان واده بساحل نجات و سلامت رسانید و بکیفر
اعمال که از ان پیرمی تدبیر ظهور آمده بود برای عبرت مخالفت اندیشان
و دیگر انیال و اموال و بضبط درآمد بعد از آنکه در باب تفویض قلعہ باقی خان
حارس قلعہ تاکید رفت آن دانای دستور بندگی تفویض کلیه حصار بدون

۱۵ سرادق بالغم سرآمده و آنچه بالا کے سخن خاد کشند سرادقات جمع ۱۲ م
۱۶ سطوت بالغم سخت گرفتند و محله بدون ۱۲ م منتخب لغات ۱۶ تشویر خجالت
و خساری کشیدن ۱۲ م

فرمان اعظم شاه مخالف آئین قلعہ داری دانسته مضائقه نمود و بهر
اسباب چوب پرداخت و شاه والا گھر بنا بر قهرمان سلطانی سپاه
بمحاصره قلعہ تعیین فرموده به صدای توپ و ریه کل زلزله در زمین مان
و غلغلہ در گنبد آسمان پرداخت نزدیک بود که از صدای توپها کے
رعد مثال که چون صور اسرافیل بکمال هیبت بود جگر سکان آن
مکان از هم پاشد عارسل مذکور بدرعجز آمده هملت بست روزه در خواست
نمود شاه والا قدر از لوطه عقیدت و نقوش صداقت فرا خوانده اورا
شرف اجابت بخشید و بغنائیت خلعت سرفراز فرمود و بجمع بندهای
متعینه مستقر خلافت اضافه و انعام نوازش نموده قریب چهل هزار سوار
نوکز نگاه داشته و آلات حرب همه ترتیب داده انتظار قدم رایات
عالیات بهادر شاه می نمود و برهوشمندان خیر و روشندان
صافی ضمیر هویدا است که عمارت کائنات منوط و مربوط بستون وجود
دینا ۱۳

۱۷ محاصره بالغم کے رادر حصار کردن ۱۲ کشت لغات ۱۶ رعد بالغم گویند
آواز فرشته ایست که ابریکار اند ۱۶ منتخب ۱۶ صور انچه اسرافیل روز عشر
بد بهر اس میراندن و زنده کردن خلق ۱۲ م ۱۶ قدم از سفر باز آمدن ۱۲ م
۱۷ منوط چیز کے در آورختن شده ۱۶ منتخب لغات

شهریار با عدل و داد است و بقای این کاخ بلند نشاء صوری و است
این ذات العباد و چون شادابی بقا بدون با و شاه و حقیقی که ذیل
کمالش از الوات تبدیل مبر و اساس اخلاص الش از
تزلزل زوال معراست از جمع مکونات زائل شده هرگاه شجره
حیات فرمان فرما سرزمینی بصیر صراجل از پادری آید در نخته دیگر
که عالمیان بسایه رافتش از تاب آفتاب حوادث در امان باشند
نصیب میفرماید در اوائل یام بهار که سلطان چار بالش ایام تازگی
بر تخت مربع محل جلوس فرموده بود به بهار پیرایه گلشن دولت و
سلطنت بهادر شاه خبر دادند که برگ حیات شاه غلده آرامگاه از تندر
باو خزان اجل فروریخت و آن زین بخش اورنگ خلافت بر اورنگ
خلده برین زینت و زینت بخشید شاه دل آگاه اگر چه بمقتضای بشریت
ازین ساخته ناگزیر بخت نامموم و متالم گردید لیکن چون بشیران عالم قدس
بگوش الهام نبوش آن صاحب فرهنگ و هوش ندای بشارت داد و برون
که کار بندان قضا و قدر باز سلطنت بر دوش اقدس نهاده اند بکمال

۱۱ محل بختین نام برج ۱۲ غلده آرامگاه ۱۳ عالم گیر بادشاه ۱۴
۱۵ مغموم اند بخت ۱۶

همت باید پرداخت و مرآت باطن بغبار غم مکرر نساخته نیت برانظام
امور باید گذاشت باستقامت عزم و دست معصوم بعروه الوثقای فضل
قیاض حقیقی گردیده بغزم تسخیر هندوستان و سیرانی این بوستان
اعلام نصرت فرجام برافراشتند وزیر مشیر عقیدت نشان نعم خان دیوان
سرکار والا که ناظم مام لاهور بود برین مقدمه وقوف یافته شبیه اسباب
رکاب ز توپ و ریه کله و بان و شتر نال و قیقه از وقایع نامرعی نگذاشته
پیش از ورود رایات عالیات همه را سرانجام داده بحسن تدبیر قلعه را
بصرف در آورده از خزانه عامه بیاه تنخواه نمود بعد از آنکه دار السلطنت
لاهور بفرقدوم اقدس غیرت فروس برین گردید با سائر بندگان
بملازمت مشرف شده آشمار عقیدت بنظور رسانید پادشاه گهسان
پناه زیاده از دوسه روز دران متوقف نشده سمت مستقر اختلاف
متوجه گردید از آنجا که منشی قدرت منشور فتوت و والانشی بنام نامی کن
بادشاه محسن الزمان نوشته و خلاقی ذوالفضل وجود و سراسر وجود
آنحضرت بآب و گل جو انمردی سرشته نظر بر رفع آفتاب

۱۱ معصوم جنگ زند ۱۲ م عروه بالضم دسته کوزه و جز آن ۱۳
۱۴ وقت بالضم استوار ۱۵ انتخاب

و قلع عناد به محمد اعظم شاه پیغام فرستادند که ای نوگل بلغ سلطنت
و جهان داری و اے نجسته گوهر بحر خلافت و شهر یاری گوهر وجود ما و شما
از یک بحر سر بر آورده و تازه گل خلقت طرفین از یک شلخ نشود نما
کرده اگر چه برادری اما بهتر از فرزندانست می شمارم و هر چند همسری
لیکن بر کالاه جلوت می پندارم ستوده آئین خرد مندی آنست که
به قسمت پدر بزرگوار راضی بوده با نظام تمام دکن که ملکیت وسیع
و چندین بادشاهان نادر در اینجا خلافت نموده اند پر داند و بجز یک
ارباب غرض بیش سر چشمه یگانگی بخاشاک یگانگی مکرر سازند سو
ملک دکن اگر دو سه صوبه دیگر مثل گجرات و اجمیر مطلوب باشند
مضایقه نیست و الا در صورت کشاکش فائده مترتب نمیشود و ترجیحی
بر حال عالمیان باید نمود گویند که چون مضمون این پیام بگوش عالیجاه
رسید از تاب حجت سلطانی چهره عالی برافروخت و موبر اندام شد
و چون تب زوگان قشعره بر بدن محسوس گشت نفسی سرگرا گرفت که
آتش رسیدی چون زهر بر سر و گردیدے + از دل بر آورد آهی گرم که
له قلع بالفیغ برکنند و از منصب کسی را انداختن ۱۲ ۵۲ قشعره موبر قرن
خاستن ۱۲

از حرقت آن بره فلک کباب گردیدی از جلبر بر کشید و پا سخ گزار شد
که ای دانای مراتب روزگار چه مصلحت بخاطر اقدس راه داده و این
چه قسمت است که بقلم انصاف گزارش نموده سلطنت را که بر تو لیست
از خللال افضال ربانی پورته چه نسبت و خلافت را که بنائی است
از جناب عزت با شرکت چه مناسبت این نور فیض مطلق است
بر فرق هر کسی که مشیت اوست می نماید این دولت و ابسته حکم اوست
هر که در عالم قدم نوشته اند می باید اگر تقدیر سرشته این امیر خطیر
به قسمت باز بستی هیچ پسر محصور پدر بر تخت نشستی کلید این در دولت
با و شاه می ست که شهر یاران قدیم را بمطوره ادا بار محبوب می سازد
و گدای که چه گرد و پنج نوبت می نواز و چنانچه حرص بدر و بستان مذموم
با و شاه قانع هم ملعون و ملعوم با و جو داین اگر طریق سوئیت مسلوک
می بود مضایقه نداشت چارده صوبه خود گرفت و چار صوبه دکن
بمن سپردن بمنزله انصاف در نمی آید و این عقده مالانجیل بخشن
له حرقت بالضم سوزش ۱۲ م ۵۲ و رذ بالضم میراث بزرگان ۱۲ ۵۳ مذموم
به گفته شده ۱۲ م ۵۴ ملوم ملاطت کرده شده ۱۲ ۵۵ سویت بالفیغ و نشدیدا برابر ۱۲
له عقده بالضم گره ۱۲ م ۵۶ مالانجیل آنچه آسان نگردد ۱۲ م

تا جج جگر در بنی کشاید بیتی عروس ملک کسی در کنار گیر و تنگ
 که بوسه بر لب شمشیر آید از زنده ^{بمعنی} تا بعد وقوع جنگ و جدال کرامت
 و فیروزیست و پس از حرب و قتال این دولت به کدام کس روزی
 بهماور شاه بعد استماع این پیام مخالفت انجام بخاطر مبارک آورد که
 قضا را درین برودہ کار باست و قدر را درین منازعت اسرار با بسا سر
 بخاک و خون آویختنیست و بسا خونہا در عرصہ غیر آویختنی بسا سر شستہ
 حیات بنی نوع از ہم بختنیست و بسا فتنہ و فساد درین زمین آویختنی
 تدبیر بے موافقت تقدیر سودے ندارد و سعی بدون سازگاری مشیت
 ایزدی نفسی نمی آرد چون اصول مخالفت در زمین بواطن طرفین استحکام یافت
 بترتیب فروغ اسباب آن ہمت عالی مصروف فرمودہ بکمران نہشت
 در عرصہ ملک گیری گرم عنان فرمودند و بانکہ فرصتی دار الخلافہ
 محل نزول جلال و مہبط انوار فیض گردید محمد یار خان حارس قلعه کلید
 عزت و سعادت بدست آوردہ احرار دولت ملازمت نمودہ مقابلہ

۱۰ عروس بالفق زن و مرد نو کہ خدا ۱۲ م ۱۰ عرصہ بالفق کشادگی میان خانہ ۱۲ م ۱۰ فتنہ
 بالکسر از مالش و جرت و گرا ہی ۱۲ م ۱۰ اصول جمع اصل بمعنی جج ۱۲ م ۱۰ نہشت
 بالغنم جمت و قصد ۱۲ م ۱۰ مہبط جائے فرود آمدن ۱۲ م ۱۰ احرار
 استوار کردن و جمع کردن ۱۲ م

قلعہ بنظر اقدس گذرانید و بعد از ورود الویہ عالیہ مستقر الخلافہ
 باقی خان نیز طریق اطاعت پیش گرفته کلید قلعه بنظر اقدس آورد
 برخی خزانه از قلعه گرفته بطلب سپاہ دادہ ہر یکی دستمال فرمودند
 چو را من جاٹ و گوپال سنگہ بہدوسیہ و دیگر زمینداران اطراف
 برخی بقصد جانفشانی و بعضی با ارادہ فاسد غارتگری آمدہ احرار
 ملازمت نمودند ای تماشایان ہنگامہ روزگار ولے نظار گیان
 کارنامہ سپہ وقار سخت دیدہ بصیرت بکشاید و نظارہ نیرنگی این
 گردون بنمایند کہ ہر خطہ چہ باز یہاں گوناگون بروے کاری آرد و ہر آری
 چہ ارقام بوقلمون می نگار و باہر کہ نرد محبت باخت عاقبتش و رششتہ
 محنت انداخت و ہر گرانوش دادیشی بردش نہاد این سپہر بے ہر
 جز آنکہ برادر را بابر اورا ندازد و این فلک اثر دہا پیکر غیر از آنکہ گردہ
 گردنان طعمہ سازد بازی دیگر بر روی کاری آرد این ترک سپہر
 اگر نہ بر جدال کمر بستہ چرا ہر سحر مخمور بے ہر مہر بدست گرفتہ
 دل شکافی نہ جبینان میکند و این ہندوے فلک اگر نہ بقصد پکار

۱۰ بصیرت بینائی و یقین و زیر کے ۱۲ م ۱۰ ارقام بالفق خطا ۱۲ م

بر تو سن کبود نشسته از چه بزم شهاب جگر روزی مهر طلعان می نماید
 از بلال کمانی ازان بدست گرفته تا به پیشتر ^{۱۲}ستم و لها بدوز و از برق آتشی
 ازان برافروخته تا خرمن هستی مردم پاک بسوزد کارش ^{۱۳}خو نیز می
 تمام ست خفق برین حال گواه است و غلش همه بگرد بکذب است
 صبح صادق برین احوال آگاه است چون شیشه ساعت سر اسر
 غبارست و چون درخت گل سراپا خار سهراب بقهرش از دست پدر
 جفا دید با بیل بکاسه مکرش از دست برادر شربت هلاک چشید با آنکه
 از دود جگر سوختگان رنگش نیلی گشته طرز جفا نمی گذارد و با وجود آنکه
 از آه دل خستگان همه تن و لرغ شده راه وفا پیش نمی آرد هر که درین
 چمن پر خار دمی بسان گل بشکفت بجاکش سپرد و هر که مانند
^{۱۴}آبی دریا
 سرو سری بالا کرد و تند باد قهرش بر زمین آورد و لایس کن این باد و گوی آید
 نظم که داند که این دخمه دام و دود چه باز بهما دارد از نیک و بد
 چه نیزنگ با بخردان باخته ^{۱۵}چشمی و غیره در نه ^{۱۶}چه گردن کشا ترا سر انداخته
 مدعا که داری بجزیره آن پرداز و سمنند بیان را در عرصه مطلب

۱۷ ضمیر شین راجع بسوے نلک ۱۲ صندوق موئی عمو و گور خانه گیلان
 ۱۳ دو جا نوزان گزنده ۱۲

تبار که چون خبر در د والویه عالییه بهادر شاه به مستقر خلافته بسمع
 عالیجا به رسید عنان عزیمت گرم خیز ساخته بعد تشریف آوردن
 بگو الیار و دیدن شاهزاده بیدار بخت داعیه آن نمود که بدستور
 حضرت خلد مکان در سواد سموگر طرح محاربه اتفاق افتد بدین
 عزیمت اسد خان را با جمیع ^{۱۷}بیر و بنگاه با چند از خوانین و دیگر
 بگو الیار گذشته و توپهای کلان را اصلا بر نداشته جریده طور از دریا
 چنبل گذشته به وصول پور نزول جلال فرمودند بهادر شاه
 باستماع خبر آمدن ایشان از مستقر خلافته کوچ فرموده بغرم آنکه
 در وصول پور هنگام پرخاش رونق گیرد تا پنج هفتده هم شهر بفاصله
 چهار کرده از جاجو خیام فیروزی فرجام نزول جلال فرموده بود
 که وقت شب از لسنه جواپیس عزیمت عالیجا بهست سموگر و محروص
 اقدس گردیده حضرت بهادر شاه نیز عنان عزیمت از رفتن پیش
 منعطف فرموده دایره گاه متصل جاجو مقرر فرموده بسبب تشخص
 وضع محاربه و تقرر ساعت مقابله تا پنج بستم شهر صدر که محنت

۱۸ سر کلان اعظم شاه بهادر ۱۲ بنگاه جاییکه نقد جنس در آنجا انداخته
 ۱۹ خیام جمیع فیمکه ۱۲ لسنه جمیع لسان بمحیی زبان ۱۲

اہل تعظیم بود بدولت و مبارکی بتاریخ ہمیز و ہم متوجہ شکار گاہ شدند
 از آنجا کہ نظارگی اقبال عدو مال بہادر شاہ بمقتضای کمال
 شوق مشاہدہ عروس فتح طالب آن بود کہ پیش از ساعت معہود
 ناظورہ نصرت و فیروزی از متوق احتجاب برآمدہ بر منصفہ طور جلوه گری
 نماید مشاطہ تقدیر چہرہ آراے جمال شاہد آمال آن خدیو گیسان
 گردیدہ ارباب مخالفت را پیش از زمان معہود سرگرم عرصہ پر خاش
 گردانیدہ بی آنکہ بقانون پادشاہی تسویہ صفوف از طرفین انتظام
 گیرد و نیزک افواج از جر نغار و بر نغار و قول و التمش انعام یا بہادشاہزادہ
 بیدار بخت بامراے نامدار مثل ذوالفقار خان بہادر و ترتیب خان
 در او ولیپ خان عالم و منور خان و غیر ہم بہ طرز اہل دکن ناگسان
 بردارند دولت بہادر شاہ کہ ہنوز متصل جاجو استادہ نشدہ بود
 و مردم در فکر دائرہ گاہ بودند بسان شعلہ تیز در رسیدہ بختام
 اقدس آتش در زدند و جمعی کہ ہمراہ دائرہ بودند نظر بر کثرت فوج اعدا
 بسایہ حمایت شاہزادہ عظیم الشان بہادر متغیر گردیدند و جا مان نشان

۱۱ ناظورہ سردار یکہ نظر و مان بسوے اوافندہ اقاموس ۱۲ پسرکان محمد اعظم شاہ بہادر ۱۲
 ۱۳ بجایام بہادر شاہ ۱۴ لقب عظیم الدین پسر دوم شاہ عالم بہادر ۱۲

کہ در رکاب بودند و مردم سپاہ طرفین دست بتاراج امتعہ دراز نمودند
 با و شاہزادہ عظیم الشان بہادر بہمان فوج ظفر سنج انکار بر معاونت
 رہبانی نمودہ آمادہ رزم شد از طرفین زد و خورد نمایان بو قوع آمد
 و چپقلش دست بستہ از ہر دو طرف بطور رسید از اشتداد باہنای آتش بار
 دکن و ترک تاز مردان شیر افکن و دست برو جوانان شمشیر زن عرصہ ستیز
 صحراے ستغیر گردید و از غلبہ مخالفان نزدیک رسید کہ بازی بر ہم خورد
 و از تندرست تسلط اعدا پای سپاہ از جابہ جنبہ شہباز مردے و مردانگی
 باز خان با برادران جانفشان ہمندست بمیدان تاخت بازی از دست
 رفتہ را قائم ساخت و بسیاری از اعدا بخاک و خون انداخت از آنجا
 کہ پیمانہ عمرش لبریز شدہ بود بعد تردد بسیار کہ ارقام آن تا قیامت
 یادگار خواہد ماند نقد جان در راہ قبلہ حقیقی نثار نمود شاہباز روح آن
 اوج خرام صداقت بشر فیعلین پر واز گرد بسیارے در عرصہ نبرد گاہ
 چہرہ نگار سعادت و اکثرے شرف اندوز شہادت گشتند پادشاہزادہ عظیم الشان

۱۱ امتعہ جمع متاراج انچہ بدان منفعت گیرند ۱۲ م ۱۳ انکا باکسر و تشدید تائے کسود
 ۱۴ تکیہ کردن ۱۵ منتخب ۱۶ فوج عالیجاہ ۱۷ علیین باکسر و تشدید و لام کسود و تائے کسود
 ۱۸ مشد و غرق ہائے بہشت جمع علیہ و کتا بل مال نیکان ۱۹ م ۲۰ محمد عظیم الدین پسر دوم شاہ عالم بہادر ۱۲

با وجود بکار آمدن دلیران کار و مجروح شدن مردم بیشمار و بیدلی جمعی که از اشتداد بارش تیر و بان و ترک و تار و کنیان جانفشان کارکنان شان رسیده بود چون قطب پاشه ثبات محکم افشوده ناقه سواری بدرگاه بهادر شاه فرستاد که فوج اعظم شاه رخ بر بساط نبرد آورده و بسیار از اسب و فیل و پیاده سوار بکار آورده به هزاران تردد تا حال بازی قائم داشته منصوب بهتر ازین نیست که حضرت پادشاه زود تشریف آرند و فوج عالی جاه بسبب تخریق خیام و غلبه دلیران خون آشام فتح خود مصمم کرده کوس فیروزی می نواختند و گمان آنکه هرگاه این قسم فوج عظیم دست نیافت از دیگران چه خواهد شد و زبان خمیت طلب لسان می ساختند و غافل ازین که نیزنگ تقدیر هر خط رنگی تازه بر روی کار می آرد و نکشی قضا هر نفس منشور دیگری نگارند و آنانکه از یکی اعجوبگی کارنامه تقدیر آگاه می دارند بر سیرابی چمن آمال صلا نمهند که بیک سموم غضبش افسردگی می گیرد و از پیر مردگی مزرعه مقصود مایوس نباشند که بیک سحاب لطیفش طراوت می پذیرد و از شعله مهرش شب تاریک

سموم بالقع باد گرم کشنده و بالغم دهر تا ۱۲ م

پاس مطلع نیر عالم افروز است و از گرد باد قهرش روز روشن طرقت شب و بخور غم اندوز و انتعاش خاطر بدون مشاهده انجام کار چون خنده صبح کاذب فردغی از صدق ندارد و بالعجب نادانی که خود را بان خرسند سازد و ونشاط باطن بغیر از معاینه انتها چون آبسام شام نفس از بقا بر نمی آرد و طرفه از خرد بیگانه که بعیش آن پردازد و حرکت مذبحی پیش زنده دلان قابل اعتبار نیست و روشنی چراغ غم پسین در نظر روشن ضمیران لایق اعتمادی نباشد اوقات ساقی فلک بدور و لیلین با غرط واده که انجام آن حزن و ملال است و اکثر آنات است باز سپهر شمع طلقه رنگین بر روی کار آورده که آخر آن پیکر ریخ و نکال بیت این باده که روزگار دارد و یک مستی و صد خار دارد گویند که چون درین شکار ناقه سوار گرم رفتار خبر اشتعال ناره کارزار بگوش بهادر شاه رسانند آن شاه شیر شکار عدد و نگار بهد گاری معسکر اقبال و پشت گرمی قتل لایزال با جنود ملائک و قود بسرعت و استعجال متوجه عرصه رزمگاه گردید از طرفی منعم خان با فوج سنگین در خدمت پادشاهان و عظیم شان بهادر

آبسام نرم خندیدن ۱۲ نکال بالقع عقوبت ۱۲ ای در عین حالت شکار ۱۲ م
نقب حکیم الدین پسر دوم محمد معظم شاه عالم بهادر ۱۲

رسیده آبی بر ناکره فتنه و فساد ریخت و معزالدین بهادر شاه با فواج
فصرت امتزاج از جابنه برق آسا سبقت نموده آتش زن خسرو من
شورش مخالفان گشت در عین محو زهوا بصورت برسات محسوس گردید و
اقبال کوه تماشال چون ابر سر فلک کشید تیر خدنگ بسان پلان کمال
کثرت در بازندگی و توپ و در هکله مانند رعد در نهایت غرندگی و سیون
آبدار یا دانه برق در نشان داده و گلوله توپ صاعقه کردار بر کنگره حیات
ایشان افتاده بکمانها به شکل قوس قزح در دست دلاوران نمودار
وسیل خون از هر سو دران عرصه پر آشوب پدید آمدنی فی میدان رزم در نظر
نظار گیان خوشتر از گلزار بود و فضا معرکه بدیده تماشا گیان بهتر از گلشن
بردمی نمود و صحن حرب گاه از خون کشندگان رشک ارغوان دار و نیز با
بدست جوانان چون سرو شمشاد نمودار و هزاران فواج خونین از بدن
مبارزان در جوش و چاوشان بسان عنده لیبان هزار زبان درخوش
جوها بے خونین از هر طرف مانند انهار در جریان و مرغان خدنگ عرصه هوا
له سبقت با طغ پیشی گرفتن ۱۲ ساله ای در عین شدت گراما از نندی با و غبار تیره و سیاه
بر آسمان چون ابر نمودار شد ۱۲

کتابخانه آستان قدس

شماره ۱۰۰ - ۱۰۰

از هر در طیران عرق بر روی اهل ترد و چون قطره شبنم بر عارض گل
ریخته و صدای چقا چاق تیر در میدان کمن چکا و کت بر انگیزت فوج
را چپوت فرغ بر پوش چون گل صد برگ در نهایت زیبایی و جوانان
چیره سرخ بر سر مانند گل خورشید در غایت رغنائی و از برق سفید عرصه
زمین رشک نشین زار و از اعلام سرخ و سبز غیر غیبت جوش بهار و
درین هنگامه هلال و قتال گاه با شاهزاده مغرالدین حمله با و دیرانه
می نمود و گاه بیدار بخت بزور بازو بے سخت در عرصه نبرد تنگ از دلها
می زد و دوازده ناله کوب طالع بهادر شاه بر اوج رفعت و اعتلا و نیز طالع
عالیجه در حقیقت نکبت و ابتلا بود از منجیق فلک سنگ حادثه بر آید
احوال بیدار بخت رسیده دیده حیات آن قره باصره سلطنت بنهار مصیبت
ریش گردیده یعنی ناگاه بدن مبارک که از نزاکت تاب گل نداشت بفریب
گلوله بر زمین افتاد و مقارن این حال شاهزاده والا جاده نیز با برادر سفر
عالم باقی اختیار کرد و نواسه و او یلا از شش جبهت بر فراست و ناله و احترا
طیران مفتوحین بریدن ۱۳ ساله نام توالت است از موسیقی و مرغ باشد بزرگی کنوشکتاب
۱۴ پسر کلان شاه عالم بهادر ۱۵ اعظم شاه ۱۶ حقیقت پستی زمین و دامن کوه ۱۷
۱۸ منجیق بالکس فلاخن بزرگ ۱۹ منتخب ۲۰ پسر اوسط اعظم شاه ۲۱

از قدسیان سپهر بلند شد چون خبر این واقعه جا نگاه بجای جا رسید که
 هر دو شاهزاده نامدار از جان صرغه نکرده بقصر دیای بنگاه غواصی نموده
 گوهر فیروزی بدست آورده بودند که ناگاه ننگ اجل در رسیده هر دو را
 فرو برده و بجمله سازی دیو سپهر حرد آن دو سلیمان ملک رفعت همه
 بر باد رفت عالیجاه بادله از در و پیر آن صد چاک و دیده به بجران نور دیده
 با هزاران اشک نمناک گرم گیر ابر صرغه نگرگاه رسید و رو با امیران
 عظام آورده فرمود که محال میوه حیات از مزه رفت و بوسه جمعیت از
 گل دولت زائل شود و طاعت زندگانی منقش گشت و بنای مل سیلاب
 قنارفت و هنگامه برهم خورد و انیمه شش و کوشش برآی آن نوجوانان
 بود چندین چمن آرائی ترد و کسب جیت آن سروها به روان اکنون
 روز روشن بی جمال شان در دیده من شب تارست و گل سرخ
 در پیش نظرم بی آن گلها به بوشان رعنائی نشتر خار غم مصمم بر آن
 دارم که خود را بمیدان در اندازم و صحن زمین بخون آن خون بجوش
 آمدگان رنگین ساوم امرای نامدار مثل جان عالم عقیدت شعار بنور خان
 صرغه بالغه حمله کردن و حمله ۱۲۵۲۱۳ عالیجاه ۱۲

و تربیت خان در او دلیب و رام گهر و دیگر فدویان که بر بساط جانفشانی
 ثابت قدم بودند و بعضی نمک حرامان منافق که فرزندین کردار کج روی مینمودند
 بعضی رسانیند که کاسه شمع جمال خلافت اولادین بزم رزم تماشا
 تر و دماشتی ضعیف باید نمود که چسان پروانه وار خود را در آتش در اندازیم
 بعد از آن هر چه بخاطر مبارک بگذرد اختیار است این بگفتند و زمین
 نیاز بجاروب و بفرگان اعتقاد گرفته هزاران هست و دلاوری سرگرم نبرد
 گردیدند از آنجا که خان عالم و غیره و کنیان شهاست نشان از ابتداء
 متوجه شدن عالیجاه از او بدین چیر با به سرخ و حجه با به کخواب
 به تابحال خود با دوده سرخروئی و این ساخته و خیل سپاه بجانفشانی
 ممتاز نموده بودند آن فریق هنگامه رزم را خوشتر از بزم و نهسته انتظار
 این روز سعادت اندوز داشتند با بجه از غلبه این فریق که بسان
 بحر موج متلاطم بود سفینه جمعیت اعدا بلرزه در آمد کار بجای رسید
 که منور خان متصل فیل سواری با شاهزاده عظیم الشان بهادر رسیده
 نیزه بر عماری عالی زد و بصیانت سپهر حافظ حقیقی اثر نکرد
 ۱۲۵۲۱۳ خان عالم و غیره ۱۲۵۲۱۳ محمد عظیم الدین بهادر سردار دوم شاه عالم بهادر ۱۲

بار دیگر قصد می هر چه تمامتر از پیشتر نیز خود را بشاهزاده رسانید شاه
تتمین پیرو و بازو بهمت نیزه بدست مبارک گرفته بزخم پلارک آبدار
کارش تمام نمود چون تسلط سپاه از حد درگذشت حسن علی خان و دیگر
سادات باره از مشاهد چیره دستی اعدا با خود گفتند که ای مردان کار
و اسے دلاوران کار گذار فرقه از رجال با وجود تسویه خلقت بوسیله
شجاعت بر نسوان امتیاز دارند و کرده سادات باره به سبب آنکه باره
در میدان تردد کار با کرده اند بر سائر سپاه هند شرف اختصاص یافته اند
و امروز کار بهادیران خونخوار افتاده اگر بطرزه دلاان و بجایال فارس حیات
چند روزه در میدان کارزار پهلوانی میکنیم اعدا بر پشت ماتاخت و مار
از روزگار خواهند بر آورد و درین صورت هم داغ خدلان تا قیامت بر
حالی یادگار خواهد ماند و هم در حالت گریز کلک قضا خط اجل بر صفحہ حیات
خواهد انداخت و هیچ تدبیر بهتر ازین نیست که دلیرانه خود را درین دریائے هفت
جوش اندازیم و جان را در راه مروی بازیم فرد یا بامداد بر سر گردون نیم پاست

۱۱ نوبت بهد گرفت و آسیب رسانیدن ۱۲ ام ۱۳ به باد شاهزاده عظیم الشان ۱۲ ام
۱۴ تسلط بر کسی دست یافتن ۱۲ ام ۱۳ بالک زتان ۱۴ نام جا بگشت که مردم سادات
کنه انجا در شجاعت و تهور نظیر خود ندارند ۱۲ ام ۱۳ غزولان نام مردان ترسندگان ۱۲

یا مردوار در سر بهمت کنیم سر برین متفق شده دست همت بغا تخته خیر بر آورد
نگار و باد با بیدان انداختند و بعضی از ارباب همت خود را پیاده ساختند
آویزش صعب با هم دست داد و عریه سخت بمیان آمد دلاوران طرفین
در زور آزمائی از یکدیگر گوی سبقت می ربودند و مردم لشکر از هر دو سو
چپقلشهای رستمانه می نمودند با منهای آتشین از تن فیلان کوه بدن
بسان برقی که با بر سپاه در آید در گذشته و جوانان از تاب تیغ
پهلوشکاف غرق سیل خون گشته مبارزان زره پوش در بحر خون مانند
نهنگان بدام اجل گرفتار و سپر و روش افتادگان معرکه مصاف مانند
پشت کشف نمودار به تخته جوشن آهین بصفای شست تیر اندازان
چون غریبال همه سوراخ گشته و ناوک جگر و زباد و سه پراز سپر گردان گشته
عقاب تیران آشیانه ترکش بجهت طعمه کرده گردان پرواز و از دپاست
شمشیر از نار نیام بقصد هلاک و جانگزی می مخالفان دهن باز کاسه سر و لیران
به لکد کوب سم سمند مبارزان بسان گوس که در میان خم چوگان در آید از جان

۱۱ بغازی حیرت جویند ۱۲ ام ۱۳ باشد جویند بیادوت پر کرده و فی آن بسته سوی اعدا اندازند
۱۴ انفاس غریبال بالکس پرویزان ۱۲ ام ۱۳ عقاب پرده ایست که بدان کار کنند ۱۲ ام
۱۴ نوبت مار بزرگ جسته است که حیوانات را بد می کشد و فردی برود ۱۲ ام

به جائی در غلطیدن + و کشتگان معرکه حرب چون مرغ نیم بسمل بر روی
 خاک در طپیدن + دران بحر آتشین جوش که از کثرت توپ و تفنگ
 سطح زمین حکم کرده نارداشت بهادران سمنند ران سمنند همت می انداختند
 دوران دریای پر آشوب که موج خیز فتنه بود و پای ثبات از جا
 می ربود سیاحان بحر و غانینگ آسای تاختند + خزان بندوق نعت
 جانگزائی در کیسه مهتیا ساخته و آب شمشیر آتش فدا در خرمن هستی انداخته +
 فرات ایادی از آب سیون متعطشان عرصه قطره و تردد رابقطه آبی
 از جهان سیر گردانیده + و کشتگان معرکه نبرد را با نکه آب تیغ از سر گذشته
 دم آبی بکام شان نرسیده + سینه گرم جوشان رزم از کثرت بے آبی
 و حرارت بسان کانون در التهاب بیمارزان تباب تنور جوشن از بی مری
 مهر نصف النهار چون ماهی برشته جلگه آب + بسکه سیمست سپهر پینائی بدن
 دلاوران ز سنگ جفا شکسته + عرصه زمین بر از صهبای خون ارغوانی گشته بسکه
 فلک کو چشم غیر چشمان را بخاک انداخته از فضایی غبار هزاران نرسیده +
^{۱۲} ^{۱۱}

۱۰ جانوریکه متکون میشود از آتش ۱۱ فرات بالغم آب خوش و در خانه است
 نزدیک کوفه ۱۲ التهاب زبان کشتیدن آتش ۱۳ مملکت چیریکه در زمان یزدند ۱۴
 ۱۵ جهر بالفح نرگس و یا سمن ۱۶ م

مردان دلاور در مصاف داد و مروی و مردانگی داده + و صدای زه از هر گوشه
 زبان تجسین کمان داران بی خطا انداز کشاده + فدویان جانبا زبان کعب
 دست از بر لے نثار قبله مجازی + و بنده پای وفا و ابر به ترک تاز مستعد جانبا
 و قاسم شتان مترصد بر آن که هزار جان داشته باشند فدای راه اخلاص نمایند
 و جانبازان بصد جلگه سر گرم برین که پهای سر طوق جان جان فشانی پیمانند
 صدای کوس بجای مغر ساکنان ملا اعلی پر داخته + و آواز کرنا گوش
 افلاکیان اصم ساخته جمال جوانان در حلقه چون ^{۱۲} ^{۱۱} ^{۱۰} ^۹ ^۸ ^۷ ^۶ ^۵ ^۴ ^۳ ^۲ ^۱
 گرم جوشان کارزار از شگفتگی رشک گلزار و فیلان تبار بضر تیغ بنوران
 مانند کوهی که از صاعقه فرو ریزد سر بر زمین فرو نموده + و صوب جان خرطوم فیال
 جوانان را بسان گوی در بر بوده رنگین سوار تیر در خط سبز نو خطان گوی مرغی
 است آتشین بر شاخ سنبل و زخم ستان بر عارض سیمین تنان همانا فایق
 گلست مجروح بنوک بلبل + فلک درین وقت هنگامه رزم را بصورت بزم تیر و تیر
 و از کشتگان هفت خوان پیش رو دوام نهاده + چاشمش نیم کاسه سر و لیران

۱۰ ای وقت کشتیدن کمان چون حلقه کمان می در آید ۱۱ تازیانه که در دست ملک بر سر آتش
 ۱۲ از آسمان می افتد ۱۳ صوب جان بالفح صا و عرب چوگان ۱۴ نیکی هفت عقده هفت منزل که
 ۱۵ در راه رویین است و این راه جز رستم و هفتاد کسی شوقته ۱۶ کمان و در ده چشمه و پلنگ و درگ ۱۷ آب

و بادہ ارغوانش خون دل شیران کبابش بخت جگر ہزاران کب سبج آہنیں
نیزہ پرستہ کردہ و نغمہ اش زیر و بم در دستان کہ ضرب سان بر آورده
اصولش موزونے سان جانگداز نور آوران و مضارب تیغش زخم زن زخم
برگ جان دلاوران جوانان دکن در پٹہ بازی بسان رقاصان ہند
معلق باز و اسپان پری پیکر بجلا جل زرین در جلوہ ناز و از او را سپرد
رنگارنگ گوشت رسیده و مبارزان ہند بطریق سیستان بجاک خون غلطیدہ
مطربان ہند بغمہ پردازی دلیران گرم جوش و در ہیلہ با باد و تارہ بنوای
پشتتو در خروشن از کثرت گرد بسک عالم تیرہ و تار گردید بان آتشبار بسان
شہاب در ہوامی و زخمشہ عماری زرنگار بر پشت افیال چو لعل نور بر قلہ
طور گردی کہ از سطح زمین با بیج سما سر بر افراختہ و روی فلک چون فرش زمین
اغبر ساختہ و دلاوران رزم کی بر دیگرے نفوق جوے و تہمتنان در ہجائی
بہ از دیگرے سر گرم نگاپوے و یکی را دست چپ ز صد تہ بان بریدہ و دست کیشی

۱۰ ہزاران بالک و فتح را شہ و زندہ ۱۲۰۰ دوتارہ نام سازیت ۱۲۰۰ ہشتون زبان و جملہ
۱۰ شہاب بالک ستارہ کہ در دیوانان را گویند چون دیوان میخواست کہ بریدہ سوے آسمان
روند چکا سیکہ نزدیک آسمان و زندہ شستہ بر سر آہنای زندہ اس ۱۰۰ بالفتح رد شنی ۱۲
۱۰ طور باضم کوہی ست کہ بران معراج موسی بیضا بر علیہ السلام شدہ بود ۱۲۰ ہزاران

کمان بدست راست و تیر بدہان کشیدہ یکی سر از تن بضر تیغ بر زمین
افتادہ تن بی سروست بہ تیغ زنی کشادہ و یکی بزخم تیر سر خروئی جاوید
اندوختہ و یکی را ناوک دلد و نہر کالہ جگر دوختہ یکی را نوک نیزہ بر جگر
رسیدہ تمامی نیزہ از پشت گذارندہ سر بر خواہ بریدہ و یکی شمشیر بکف
با مخالف در ستیز و یکی دست بگرو بان کہ اینک خنجر نیزہ و یکی از شکستن
اسلحہ مستعد جنگ مشت یکی کمان در قبضہ و تیر در انگشت یکی ابلہ پیشانی
بسان قنقار جنگی مغز دشمن شکافتہ و یکی بقوت دست پنجہ عدد بر تافتہ
یکی نعرہ زنان کہ اینک رسیدم خبر دار شو و یکی فریاد کنان کہ وقت شرم
از پیش مرد و یکی ز تاب آفتاب جوشن از ہم ریختہ و یکی با جامہ حریر بر عدد
در آویختہ یکی بہمت درست اسپ بر فیل انداختہ و یکی بعزم دست بر خود را
پیادہ ساختہ یکی را چشم از کثرت غبار فرو بستہ و یکی را از بس گرد و غبار
گلو شکستہ و یکی را زخم شمشیر تا حائل گذشتہ و یکی را بزخم گرز فرق و کشتہ
یکی را بضر گولہ چون پنبہ حلاج اعضا بر ہوا بریدہ و یکی را نوک خنجر
سینہ و جگر دریدہ و یکی بقول چاوشان مست و جنگ کی سر گرم پر خاش

۱۰ قنقار ہر وزن کسار گو سفید ۱۲۰۰ ای زہرہ بسبب شدت گرا زہرہ بر بدن پنجہ پدیدہ ۱۲
۱۰ حائل مراد از سینہ اسلحہ خنجر از سر تا سینہ گذشتہ ۱۲۰۰ چاوشان نقیب و نگہبان ۱۲۰۰

بهر نام و تنگ و یکی را پاس نمک و انگیر و یکی در بند و فاسه عهده اسیر
یکی را نظر برین که در میدان مردان مردانه باید مرد و یکی را منظور این که
جان بناموس باید سپرد و یکی با مید ترقی دولت و جاه راه جان نثاری
پیش گرفته و یکی از بهر دوستی عهده طرز جانفشانی پذیرفته و یکی را از غیرت
موبترت خواسته و یکی از بهر حفظ شرم رنگ بر رو کاسته و یکی بزور بازوی
خود نازنده و یکی دست نیاز سوسه فلک تازنده و یکی را دعای نصر من الله
در زبان و یکی را دست دعا سوسه آسمان یک پناه به پیران طریقت
برده و یکی خود را بفضل حق سپرده و یکی را دعای سیفی بر زبان یک را
تعوذ الا مان حرز جان و یکی با فسون و دیدم که مجوش و یکی به سحر و جادو
سخت کوش و یکی را جگر بر ج مصقول خسته و یکی را بضر بگز مفسر شکسته
با بجله هر یکی بقدر امکان سرگرم جانفشانی بود چون در آن روز زرد خورد
حسن علی خان و حسین علی خان بجزا^{۱۳} احتما^{۱۴} سے متعدیه چهره نگار سعادت
گشتند و سید نور الدین خان در ترویات نمایان بدرجه شهادت
رسید و اعدا و لیرانه قصد بر آن آوردند که به شمشیر آبدار سران سردار
لے فتح از خلاست ۱۲ لے مفر خود که در جنگ بر سر نهند ۱۴

لے فتح از خلاست ۱۲ لے مفر خود که در جنگ بر سر نهند ۱۴

از تن برادر نعتایت الله خان پسر لطف الله خان را که با جوانان جبار
سرگرم کارزار بود درگ حمیت بجوش آمد و عرق سپاه گری حرکت نمود
با وجود غلبه اعدا بیجا با اسپ همت گرم خیز ساخته بجنگ پیوست مخالفان
دست از سادات باز داشته بروصولت آوردند آن شیر معرکه مصاف
تا دیری دست نمایان بکار برده بار فقا^{۱۵} خود از گلشن جلادت گلها^{۱۶}
شهادت چیده زبیب دستار سعادت ساخت و ملا^{۱۷} اے هوشمندان خیر
و خردمندان بصیر و ریابید که مخلوق چون اجتنی است بدست لبت باز و مصنوع
مانند پرده ایست در حکم صانع بے انبار نهایت نگاپو^{۱۸} انسان بقدر
طاقت بشری بقدم سعی و ویدن است متکفل بر منزل مقصود رسیدن
و غایت تردد کشار و زمزمه کاشتن و سر سبزداشتن است نه ضامن دان^{۱۹}
مراد چیدن و بسار و کشتن دان بر و غن تدبیر سراج منیر دعا افروختند
که نسیم حوادث فلکی بیک لمح خاموش ساخت و و بسا غلبند ان خردمند
نهال مقصود در سرزمین ظهور نشان دادند که عواصف جبار^{۲۰} حکم
قضا بیک لحظه از پا در انداخت خیمه مدعی را که فراش عقل بطنا^{۲۱} و آوا^{۲۲}
لے بر عنایت الله خان ۱۲ لے عواصف بار پاه^{۲۳} تند ۱۳ اژدها جمع و تد ۱۴

لے بر عنایت الله خان ۱۲ لے عواصف بار پاه^{۲۳} تند ۱۳ اژدها جمع و تد ۱۴

اسباب برافرازد اگر از تند باد حکم ایزدی از جا در آید چه تدبیر و شایه
مطلبی را که ماضی ^{۱۲۰}تردد هر هفت کرده بجلوه در آرد اگر جمالی از غیب
حاکم شود ناظر را چه تقصیر ^{۱۲۰}سهمان مضار دانش مقرر نموده اند که هیچ
سپهری مانع تیر و حوادث سماوی نمیتواند شد و هیچ تدبیر و دفع
بلیات آسمانی نمیتواند کرد و دید آنرا که جمیله دانش از علیّه اقبال طاعت
ویده امیدش نکدر بغبار حوادث غیبی است و آنرا که ناصیه طالعش
ببارقه سعادت روشن مقدمه انجیش عساکر اهلانش امداد لاریبی چنانچه
مخسفات گشتن بدر اقبال عالی جاه بعقده ذنب بلائی ناگمانی و لیلی
است روشن و با وجود رسیدن بساحل مقصود بگرداب فنا فروختن
سفینه حیات آن دریادل برمانی است مبرهن تفصیلش آنکه چون
بکوشش فدویان جانب پار فوج عالیجاه با وجود شهادت شهزادها
براعدایره دستی یافت و نزدیک رسید که صورت مطلوب در آید
امید جلوه نانش گیرد فلک ^{۱۲۰}حسد پیشه که ناتوان بینی کار اوست تنگ چشمی

۱۲۰ ماضی آرا میزند و عروس ۱۲۰ اک ۱۲۰ سهمان تیر اندازان ۱۲۰ مضار
بالکسر میدان ۱۲۰ علیّه بانضم و بالکسر زود که از جواهر و نقره و مانند آن سازند ۱۲۰ ام

روفق بازار او و غذایش خون دلیران است و طعمه اشش کرده
شیران بازی و دیگر را نگینخته کرده و نا کرده بخاک برابر ساخت یعنی
در عین گرمی هنگامه نبرد بادی تند از جانب جنوب که مقابل فوج
عالی جاه بود برخاست ^{۱۲۰}جنگ بعدستی که اگر بر کوه رسیده از جا بر کند
و غبار سیاه عرصه عالم را چنان گرفت که عالم در چشم جهان بین مردم تیره
و تاریک ساخت تیره که مردم عالیجاه بر اعدای انداختند هم با آنها
می رسید و با آنها آتشین که بطرف معاندان عالیجاه سرسیدادند
باعث هلاک مردم این طرف میگردد سپاه بهادر شاه ظهور این لطیفه
غیبی از امداد آسمانی دهنده مخالفان را بتیر و تفنگ دبان و گرفتند
و در آن عرصه رتبه را و ولیپ و منور خان و خاندان و تربیت خان
و مطلب خان و رام سنگه ^{۱۲۰}باژده و دیگر بندگان جانفشان بکار آمدند
رفقائے آنها سروران خود گشته یافته دست از جنگ باز داشته
بالا شاه آنها از معرکه پهلوتی ساختند و بعضی نمک حرامان که در راه
خروج و تزویر خود را بصورت نخلصان و انموده بودند نزد و غایب ساختند

۱۲۰ معاندان عناد کنندگان ۱۲۰ ۱۲۰ سپاه عالیجاه ۱۲۰ ۱۲۰ بقتل رسیدند ۱۲۰

پایه تردد در عرصه ناموس بیرون کشیدند و در کاب عالی جا به غیر از
بنده پایه جلو بادشاهی و اکثری از بنده های جان بناموس ده هیچ
یکی نمانده و فوج بهادر شاه چو دائره که بر مرکز محیط شود از چهار طرف
محاصره نموده به تیروبان در گرفتند عالیجاه با وجود این حال در تردد
جنگ قطب آسا پا بر جا بوده خود بدولت تیراندازی می نمود چنانچه
چهار ترکش از تیر خالی ساخت هر تیر که از شست آن راست کیش
در آمد جوانی را بخاک و خون انداخت با آنکه بدن مبارکش بسا نهان
آبادار مجروح شده بود حسابی ازان برنگرفت بر و مال چهره مبارک
پاک نموده تیراندازی میکرد گویند که شاهزاده والا بنبار در پنج سالگی
بر فیل سواری خاصه بود هرگاه تیر بر آن شهاب لوح سلطنت رسید
عالی جا به دست خود کشیده تا آنکه تیر دیگر رسید آنرا نیز بر آورده
فرمودند که در هودج استراحت نمایند آن شیر دل صلابران را ضعیف
نشده همچنان نشسته تماشای نیرنگی روزگار و عینش نمود دیگر نقل میکنند که چون
بر رسیدن جماعت مزاج مبارک عالیجاه غیبت آب فرمود فیلبان اتماس کرد که برین

له اے در خیال نیاورده ۱۲۵۰ برین بالکسر کوزه آب ۱۲ کشف

آب عقب عمارتی خاص است بر زبان گوهر نشان آورده که اے نادان
این نه آن وقت است که از مقابل اعدا بطرف دیگر متوجه باید شد
درین اثنا چون فیلبان مجروح شده بر زمین افتاد خود بدولت پایه
مبارک از عمارتی بر آورده با اشاره فیل را پیش راندند و افسوس از
جفا که سپهر ستمگانه و صد حیف از بیدادی این فلک خونخوار که کشتی
عمر فوج در طوفان بلا انداخته اوست و یوسف مصری بجای اجل اسیر
ساخته او از جورش تحت سلیمان بر باد و بستمش تلج قبا و بر زمین افتاد
از چین جبینش خانه صد قیصر و فقور خراب و از قریش رستم بسان زال
در ناله اضطراب و کین و از جام قریش بلابل ممت چشیده و ویزن
از جورش بر زندان ابتلا منزل گزیده خورشید عمر افراسیاب ز بیدادی
او بمغرب فگار سیده و وسپاوش از دست ایدایش بمنزل مرگ ماوا
گزیده و دشنه تیزش گردن گردنان بریده و خنجر قریش سینه سروران
دریده و نه ادراباکس و فائے نه در دل غبار اند و دشنه صفائی و از نیرنگی
اوست که طشت شفق از شام بخون تا جداران مالا مال و از قمر

له قبا و نام پدر نوشیروان ۱۲۵۰ بیزن بالکسر و باز اے فارسی نام پسر گبو که
افراسیاب در چاه زندان انداخت ۱۲ اک

اوست که خنجر مهر هر صبح بخون شهریاران بزنک آل + فی فی هر چه
گفتم همه شربت است آنچه سقتم همه خزن و طامات + این همه نگ آمیزی
تقدیر است + این همه حکمت قادر قدیر فلک پیش حکم او چون چرخ
پیر زال شب و روز در سیر است + و طائر گوکب بصیر آمرزش لیسلا
و نهار ادر طیر + حاکم محکم اوست دیگران همه محکوم + و بقادر اوم مراور است
باقی همه معدوم + تا چند ازین مقوله بیان نمایم + و تا کی دست و قلم
تحریر آن فرمایم + همان بیکه بر طلب اصلی باز آیم + و جرید که مدعا کشایم +
اگر چه عالیجاه با وجود رضا معبود دست از جنگ باز نمیداشت اما
از آنجا که جامه عمر بر بدن مبارک تنگ آمده بود ناگاه تیر بند و ق
بر پیشانی عالیجاه رسیده بصدقه آن غیبی که پیام اجل بود شاه بهار
روح مبارک از دام گاه فناء به عالم قدس پرواز نمود صفوت ملائک که در
عرصه هوائ تماشای شجاعت و دلاوری آن شیر پیشه بهمت می نمودند
بر کاب عالی همخان گردیدند و قدوس بیان جنت فوج فوج باستقبال
آنحضرت گردیدند و بحار و بگیسوی مشکین جنت رفت و روب نمودند

طائر اسطر ۱۲

و رضوان خیر مقدم گفته ابواب خلد برین بر رویش کشود + نواسه مرجا
از بهشتیان بگوش آن عالیجاه رسید در بهشت با هر دو شاهزاده بدان مکان
منزل گرفت که قمر با سعدین در یک برج آرام گیرند و در خلد با هر دو
صاحبزاده بدانگونه مقام کرد که سر و با شمشاد و عریک چمن سکن پذیرند +
بند باس باوشاهی مثل بچه سنگه کچھو اسبه و غیره از مشاهد این
حالت پر ملالت دست از کار به باز کشیده بدرگاه بهادر شاه ناصیه ساری
عبودیت گشتند و ذوالفقار خان بهادر بزخمی که بر پشت برداشت
عنان عزیمت بطرف گولیسار معطوف ساخت ملازمان شاهی با وجود
شهادت عالیجاه پای از میدان بریداشتند همچنان سرگرم کارزار بودند
بهادر شاه سواره بر فیل بسان مهر منیر که در وسط نصف النهار بر سپهر
برین طلوع دولت نماید تماشای شجاعت و دلیری آن هنر بران پیشه
شجاعت فرموده زبان فیض بیان تحسین و آفرین کشود و حکم فرمود که
احمال این جماعه در سلک ملازمان سرکار فیض آثار مایه دولت شریف

مقدم بالفتح از سفر از جاسه باز آمدن ۲۰ منتخب ۵۰ سعدین زهره

و شتری ۱۲ اسبه بهادر شاه ۱۲

اختصاص یافتند از پرخاش اینها دست باز دارند و از جان و مال
اصلا نیاز ندارند اما از آنجا که در آن صحرا بی پرش و شور که چون عرصات
قیامت پر آشوب بود حرف کسی نمی شنید سپاه طرفین تا دیری
دست بتاراج امتعه عالی جاه و شاهزادها دراز نمودند و روی زمین
از لعل جواهر آبدار رشک کان بدخشان گردید و از کثرت گریزی
سطح ارض غیرت بحر عمان و دروے دشت از زیرش اشرفی با
چون صحن چمن در موسم خزان برگ بیز از گونه اصف گرفت و از پر آلودگیهای
روپیه با بساط دشت نشین زار گشت و از اقمشه الوان بیکه بهر طرف
رنجیده گویی که فراش قدرت فرش بوقلمون گسترانیده درین کشاکش
غار نگری فلک ستیزه خو هنگام کشاکش گرم ساخت هر که دست
بر بدنه زرینی زند از دیگر تیغ بر سر میخورد و یک درج
جواهر بکف آورده و از دست دیگر گوهر جان سپرده و
یکی اقمشه رنگارنگ از دست غیر کشیده و دیگر
جامه حیات در تنش دریده و یکی بر اسب صبارفتار
سواری نموده و بر حشم دیگر راه فنا پیوده یک

نیزه بدست رسانده از دست دیگر جنازه بکب عدم رانده یک غارت
خیمه زر و در دل نقش بسته و دست قضا لطیف عمرش گسته بسا
مردم درین خیال جان باختند و بسا خلق ازین خیال خام خود را
بهمانکه فنا انداختند و چون ظلمت شب پرده بر روی روز انداخت
و فلک سیر روز جهان را تیره و تاریک ساخت هر یکی دست از ترود
باز کشیده بمسکن خود یا منزل گزیدند و بهوب نسائم فیروزی بر پرچم
رایات جهانکشان فرخنده طالعی ست که چمن سعادتش بآبباری
تا بیدربانی سیراب و گلشن دولتش بسحاب امداد بجان شاداب
باشد و هر نفس شمائ اقبال نکست افزای شام آمال دست و هر دم
نسیم افصال شکفتگی پیرای از بار جاه و جلال و دولاب سپهر بر حفظ
بطراوت بخشی گلزار دولتش و باغبان فلک هر ساعت به چمن آرائی
گلشن شوکتش اعلام غلظتش همیشه بدست یاری امداد غیبی سر بلند و تماشا
الوی سطوتش همواره به فتوحات لاری سرافراز و جبین خبتش مطلع الوار
فیوضات طالعش مزین بنقوش فتوحات و همت تقدیر با انجام
ضمیر شین راجع بسوسه فرخنده طالع ۱۲

مطالبش مصروف + و حکمت قدیر با تمام آرایش مشغوف + اعدا از
 هیبت شیر حکمش در زمین + و سبزه مراوش از جویبار اقبال و میدان
 ماهی دولتش در سحر ترقیات همیشه تازه رنگ + و پله میزان مدار جشن
 بمقدار بقاگران سنگ + برق سیوف آیدارش آتش زن خرمین
 مخالفان تیره روز + نازک خنجر جانگدازش دشمنان را خانه سوز + آسمان
 غاشیه اطاعتش بر دوش + و فلک حلقه بند گیش در گوش + از انجا که
 از جناب کبریا این منصب بزرگ بذات مقدس بهادر شاه عالم پناه
 مرحمت گشته بود چنین فتح و نصرتی که از حوصله دریافت بیرون بود و در
 پیش دشوار پسندان هیچ گونه آسان نمی نمود محض بتائید غیبی و ایداد
 ماریبی دست داد آن خدیو آفاق بادا اے این عطیه مالا از غایت خشوع
 فرق فرقه فرسا بر زمین خضوع نهاده زبان را بشکر منع حقیقی شکر بر ساخت
 و جوق جوق اے عظیم الشان بادا اے تسلیمات سبکبار دست عقیده
 سر بلندی جاوید بخشیدند و کوس فیروزی بسان ابر نوروزی مظهر
 فرستد نبات انش صغری ۱۲ سکه جوق بالفتح گروه سواران و پیاده که
 بتازیش فوج خواستند اکثف

در گنبد و وار انداخت بعد اتمام جنگ چون اجساد آن والا نثر ادا این
 قدسی نهاد و بنظر اقدس در آید مقتضای نسبت باطن و رقت قلب
 بے اختیار اشک حسرت در دامن ریخته بر زبان گوهر بیان آوردند که
 این عزیز مصلحت نیندیش خود را در بلاد مارا در تاسف و غنا انداخت
 که بقیه عمر نقش این فوس از صفی خاطر زائل نخواهد شد پس حکم فرمود که
 آن شیران فیل سوار را در تخت تابوت جادهند و پرو گیان سداوق
 اجلال را با انواع عزت و احترام قریب دایره جاداده و نهال چین
 سلطنت یعنی والا تبار و بیدار دل را که چون در تیمم بودند و کنار گرفته
 با انواع نوازش و تفقدات و لداری نموده اشک از دیده آنها پاک
 فرمودند و بعد دور و دور بارغ نور منزل نزول جلال فرمود و دیده سکینه
 مستقر اختلاف را که بسان ماه عید منتظر جمال مهر تمثال بودند منور خندان
 و حکم اقدس شرف نفاذ یافت که فوج سنگین به گوا ایار رفته عمده الملک
 اسد خان را با بهیر و هنگاه که در انجا متوقف شده بودند با کبر آباد بازند
 چنانچه کار پردازان اشغال سلطنت حکم والا را کار بند شده در اندک
 فرصتی مطابق امر معلن آوردند و آن وزیر شیر با سائر اسباب

انشائے دلکش - جلی قلم مصنفہ
منشی فتح چند -

انشائے بے نقاط - سب رقعے
صنعت غیر منقوطہ القواطع میں تصنیف
منشی کا متا پر شاد -

انشائے لطیف - اسم بامسمیٰ ہے
منشی میر الال -

رقعات عالمگیری - وہ رقعے
جو خود بادشاہ عالمگیر نے طرف شاہزادگان
وغیرہ کے تحریر فرمائے -

رقعات عزیززی مصنفہ عبدالغفر
آروی -

رقعات قتیل جس میں سلیس عبارت
مطابق تکلم اہل زبان مصنفہ مرزا
محمد حسین قتیل -

رقعات ابوالفضل - علامہ
بابر شاہ -

چنچ رقعہ مصنفہ ارادت خان
اور چنچ رقعہ ظہوری ہے پورے حاشیہ

پر دو شرح ہیں -

۱- شرح - از عبد الرزاق بلخی -

۲- شرح - از مولوی عبدالماجد -

رقعات بیدل - مصنفہ مرزا
عبدالقادر بیدل -

رقعات چمپی نرائین - مصنفہ
منشی چمپی نرائین -

رقعات مظہری - سلیس عبارت
کے رقعے مصنفہ محمد صادق حسین -

رقعات امان اللہ حسینی -

رقعات نظامیہ -

رقعات گلستان حکمت - از
مولوی عبدالغفریز -

چنچ رقعہ ولایت مصنفہ سید
ولایت حسین -

وستور المکتوبات - مصنفہ
منشی نوذر رائے -

وستور العہدیان - مصنفہ منشی
نوذر رائے -

1275.1